



بنام خداوند بزرگ و مهربان که هر آغازی به نام اوست

دوستان نهایت ارجمند، ای عزیزان همدل از ما بر شما سلام باد!

یاد باد زمانی که همدیار بودیم. چهار فصل زیبای وطن خویش را بین هم تقسیم میکردیم. طلوع و غروب آفتاب را با هم پذیرا میشدیم و با دیدن هلال ماه نو همزمان به آب روان میدیدیم.

در این آسمان غربت که آسمان بخت ما ستاره های گمشده خود را میجوید، هر یک در تلاش امروز زیستن اندیشه همیشه ماندن را از یاد برده ایم. باری خواستیم درمان این درد را در نشر نوارهای صوتی زامهران (نوشدارو) بجوییم و به ادامه آن تلاش اینک با نشر نشریه زامهران می خواهیم در لحظات تنهایی شما حضور یابیم. اگر صادفانه بتوانیم هر چند برای دقایقی کوتاه لحظات خود را با هم تقسیم کنیم و همبانی به همدلی بیانجامد، ما به هدف خویش رسیده ایم.

ما به اصل آزادی انسان و کرامت انسانی باور داریم. چه به عقیده ما انسان دنیای تکرارناشدنی است که همه عناصر دنیای مادی و معنوی، زمینی و آسمانی را در خودش دارد و باید از تعرض مصون باشد. روی این اصل حرفهای دل تان را با ما تقسیم کنید، تا با یاری همدیگر یکی از کارهای را پیگیری کنیم که باید میکردیم.

ارادتمند شما هژبر شینواری

بهار ۱۳۸۲ - ۲۰۰۳

من!؟

من از دیار مزدک می آیم

زخمی

با پرچم شکسته بابک می آیم

از آنجا

که نوشیروانش عادل نیست

و خون زرتشت

در رگانم جاریست

و تا هنوز جرقه یی از نوبهار بلخ

در آتشکدهء دلم باقیست

آن سرخپوست عقابین چشم

چشم دیگرم

آن دخت سیاه تر از زلف شب

قلبش درون سینهء من میتپد

و آن فرزانه مرد

که از آنسوی دیوار چین می آید

برادرم

و تو

رستم

ای دو چشمانت

سیاوش

آبی آسمان

کاه و آرش

خون ات هم رنگ خون من

در کنارم بودند

درد

رحمان و ختک

اندوه

حمزه و مومند

و یاس مان یکسان

همره و یارم بودند

نام من

دیار من دیار احمد و محمود

همنام تو

در غربت و در سردی یاس مرا معبود

همنام او

از سنگ سنگ و دره هایش

واژهء انسان

از دشت و داغ لاله هایش

دیگر مرا می پرس

از خواب سبز دریا

از کجا می آیم

و از شکوه سرد رویا

کشور من

قصهء مرا بی پرس

میهن تو

من مسلمانم

دیار او است

یهود، هندو، زرتشتی، بودایی

کرهء زمین.

از کیش مسیحا مرا آیین است

پدرم مهر

مادرم پروین است

نوروز نو باز آمده بلبل به آواز آمده  
بابه سلامت میکنم خود را غلامت میکنم  
بابه بده نوروزی ام

نوروز



مهرگان، سده و نوروز بود. جشن خزانیه مهرگان با پرداختن بزرگان به کشت پاییزی و جمع آوری حاصلات تابستانی توام بود. جشن سده که شبانگاه دهم بهمن (دلو) برپا میشد، همزمان با شکستن یخ ها و آغاز چله خورد زمستانی بود که زمین پس از سرمای زمستان سوی گرمای بهاری میشتافت. جشن نوروز آغاز برابری شب و روز، آغاز بهار و فصل کشت و کار و رویدن زندگی از بطن زمین بود.

در خور تذکر است که در عهد ساسانی نوروز با اول حمل مصادف نمیشد. اما در عهد پسین در زمان ملکشاه سلجوقی در سال ۴۶۷ هجری قمری، جنتری جدیدی توسط منجمین از جمله عمر خیام بنام تقویم جلالی ایجاد گردید و پس از آن نوروز در اول برج حمل استقرار یافت.

روز اول حمل یعنی نوروز همیشه مصادف است با بیست و یکم مارچ (به استثنای سال های کبیسه که مطابق بیست مارچ میشود). اینروز سابق به بیست و هشتم مارچ برابر میشد اما پس از آنکه پاپ گریگور تقویم عیسوی را اصلاح کرد، حلول صبح اول سال نو خورشیدی که ساعت شش صبح اول حمل شود، مصادف به ساعت دو بجه و سی و نه دقیقه نیمه شب به وقت گرینویچ لندن میگردد.

مراسم تجلیل از نوروز دارای غنا و سمبول های زیبایی است که از آنجمله در عهد ساسانیان در میدان کاخ شاه دوازده ستون از خشت خام برپا میداشتند و بر فراز آنها همراه با نوای موسیقی دوازده نوع رستنی چون گندم، ماش، جو، لوبیا، ماش، کنجد، جواری، نسک و غیره را میکاشتند و

بودند که دوازده تایی آنها نام های ماه ها و هژده دیگر نام های یزدان و یزته های دیگر بودند. نام های سی گانه روز های یک ماه به ترتیب قرار ذیل است: هرمزد، بهمن، اردیبهشت، شهریور، اسفندارمذ، خرداد، امرداد، دی به آذر، آبان، خور، ماه، تیر، کوش، دی به مهر، مهر، سروش، رشن، فروردین، بهرام، رام، یاذ، دی به دین، دین، ارد، اشتاذ، آسمان، رامیاد، مارسفند، انیران.

و نام های پنج روز آخر سال عبارت بودند از: اهورنود، اشنود، سپنتمد، وهوشخر، وهستواشت و نام روز کبیسه اوارد بود.

و نام ماه ها عبارت بودند از فروردین (حمل)، اردیبهشت (ثور)، خرداد (جوزا)، تیر (سرطان)، امرداد (اسد)، شهریور (سنبله)، مهر (میزان)، آبان (عقرب)، آذر (قوس)، دی (جدی)، بهمن (دلو)، اسفند (حوت).

آریایی ها هرروز ماه را که نامش با نام همان ماه برابر می آمد، جشن میگرفتند.

روز چو با ماه برابر شدی

بودی جشنی و مکرر شدی

برای معین ساختن هر جشن پساوند «گان» را به نام روز می افزودند و در هر یک از این جشن ها مراسم خاص اجرا میشد که با اسطوره ها و طبیعت پیوند خورده میبودند. همچنان آریایی ها در هر سال شش جشن به نام «گاه انبار» داشتند که هر یک به مدت پنج روز برگزار شده با تغییرات طبیعت و کشت وکار ارتباط مستقیم داشتند.

بزرگترین جشن های آریا های کهن سه جشن

آریایی ها به گواهی گاهنامه ها از باستانی ترین بنیادگذاران تمدن و فرهنگ بشری میباشند. به استناد آثاری که به زبان های اوستایی و پهلوی برجا مانده اند، شالوده مدنیت بزرگ آریایی، نخستین بار در بلخ بامی گذارده شده است.

چندین هزاره پیش، گروه های آریایی نژاد شبان پیشه به دنبال یافتن چراگاه های تازه و آبشخور های فراوان آب از آسیای میانه و کناره های دریاچه خزر، به زمین های گرمتر جنوبی کوچیدند و سرزمین خود را «اراها» یا سرزمین آریاها نامیدند که افغانستان امروز بخش بزرگی از آن را در قلمرو جغرافیایی خویش دارد.

آریایی ها با گذار از دوران کوچ های پی در پی و سخت با دست یافتن بر جلگه های گرم و حاصلخیز به زندگی آسوده تر کشاورزی رو آوردند.

نیاز کشاورزان به دانستن هنگام کشت و داشت و برداشت آنان را واداشت تا با نگرش به گردش ماه و خورشید، زنده شدن دوباره زمین و زایش گیاهی خاک، روزشماری کنند. نخستین گاهنامه های روزشمار سال بر پایه پی گردش ماه گرد زمین پدید آمد و دیرتر تقویم خورشیدی به اساس گردش زمین دور آفتاب فراهم شد. ناگفته نماند که قبل از آریایی ها کاهنان بابل باستان نیز ماه های بیست و نه روزه و سی روزه ترتیب داده بودند. آریایی ها سال را به دوازده بخش سی روزه تقسیم نمودند. دوازده ماه خورشیدی به نام دوازده امشاسپند (فرشته) نامگذاری شده و سی روز هر ماه را نیز بنام سی یزته (سی ایزد) نام نهادند

## نوروز در میان آسیایی ها

### افغانستان

مردم کشور ما نوروز را به عنوان یادگار خجسته پدران و گذشتگان خود با آداب و رسوم خاصی گرامی میدارند. از جمله جشن های نوروزی میله گلسرخ مزار شریف که تا چهل روز ادامه می یابد دارای شهرت خاصی است. در ماه حمل سراسر دشتها، حویلی خانه ها و حتی پشت بام منازل ولایات سمت شمال ما پر از گل لاله میشود. این گل با رنگ سرخ و شکل شعله مانند خود سمبول شعله های سرخ آتش در آتشفشان های زردشتی بلخ باستان است.

از آنجائیکه نوروز را مصادف با به خلافت نشستن حضرت علی (رض) میدانند، در نوروز جنده (جهدده) مولا علی روضه سخی در میان جوش و خروش هزاران زایر برافراشته میشود. در چهل روز جشن بازار خرید و فروش امتعه پیشه وران گرم بوده و مسابقه های چون بزکشی و پهلوانی برگزار میگردد. همچنان مردم به بازی های چون تخم جنگی، مرغ جنگی، قوچ جنگی، نیزه زنی و اسب سواری میپردازند.

در کابل نیز مراسم جشن نوروز با برافراشتن توغ مندوی مواد ارزاقی آغاز شده و همزمان در زیارتگاه ها و سایر اماکن مقدسه چون زیارت سخی جان توغ ها و جنده های که تجدید پوش شده اند، توسط بزرگان محل برافراشته میشوند.

روز دهقان مصادف با جشن نوروز بوده و در این روز به اشتراک اراکین دولت مراسم رسم گذشت در استدیوم ورزشی کابل برگزار میگردد. محصولات زراعتی، حیوانات پروریده شده و ورزش های باستانی به نمایش گذاشته میشوند و برای دهقانان نمونه جوایز اعطا میگردد. یکی از زیباترین مراسم روز دهقان نهال شانی توسط مردم است. مردمی که پیوند خود را با بهار و زمین از یاد نبرده و قیده دارند همانطوری که طبیعت برای ما زندگی میدهد ما نیز با غرس نهالی باید آنرا سرسبز نگه داریم.

### ایران

مردم ایران با سرور و شکوه بسیار نوروز را جشن میگیرند. گستردن سفره هفت سین میان خانواده ها معمول است. ایشان برعلاوه هفت سین معروف مواد ذیل را نیز بر دسترخوان میچینند: آینه و تخم مرغ. گذاردن تخم مرغ به تعداد افراد خانواده نمودار باروری و زندگی است. ماهی سرخ میان کاسه آب که نمودار تحویل برج حوت و به معنی زندگی است. آب و نارنج



سرکه و سیر و سمارق و سیب و سبزه و سمنگ. گویند که هفت سین در زمان قبل از اسلام هفت شین بوده است که شامل شهد، شکر، شیر، شراب، شمع، شمشاد و شیشه میشود. بعضی هم آنرا هفت چین میدانند که شامل انواع میوه های تازه و خشک میگردد.

برعلاوه گذاشتن آینه و قران، تخم های رنگ شده مرغ و شیرینی، گل و آب و شمع و سکه طلا با میوه جات تازه بخصوص انار و تربوز که سمبول آفتاب اند در دسترخوان نوروزی شگون نیک دارد. شب نوروز دختران جوان بر دست و پای خود و اطفال فامیل خینه میبندند و صبح بزرگان فامیل به اطفال فامیل که برای نوروز مبارکی نزد ایشان میروند، پول نوروزی میدهند. نامزد های پسر نیز برای نامزد های خود لباس نو، گل، ماهی و جلی به عنوان هدیه نوروزی میبرند.

بدینگونه همگان نوروز این جشن نیاکان خویش را که حاصل پیوند انسان و خاک و آب و آفتاب است با دلهای آکنده از سرور خوش آمد میگویند. نوروز سال ۱۳۸۲ بر همه فرزندان پاک زمین مبارکباد!

ز کوی یار می آمد نسیم باد نوروزی

از این باد ار مدد خواهی چراغ دل بر افروزی  
چو گل گر خرده ای داری خدا را صرف عشرت

کن

که قارون را غلط ها داد سودای زراوندوزی

در ششمین روز جشن آنها را میکنند و در بزم شادی میپراگندند و بدین باور بودند که هر یک از دانه ها نیکوتر روید همان سال حاصل فراوانتر خواهد داشت.

سرخیزی در بامداد نوروز، بر یکدیگر آب پاشیدن و قبل از سخن زدن شیرینی و شهد خوردن، نظاره بر رخسار نگورویان، خوشحویی و خنده، بیرون رفتن از خانه و گلگشت بر سبزه زاران و دادن هدایای نوروزی نیز معمول بوده است.

رسم و رواج کنونی بزرگداشت از نوروز در وطن ما هر چند در هر ولایتی رنگ و بوی خود را دارد، لیک مراسم عمومی از قرار ذیل است: از یکماه مانده به نوروز مراسم «خانه تکانی» آغاز میشود. صندلی ها و بخاری ها برداشته میشوند. پرده ها و پوش های تشک ها و کالا شسته میشوند. قالین ها تکانده میشوند. ظرف های مسین را سفید میکنند و سفالینه های کهنه را میشکنند. لباس نو و پاکیزه به بر مینمایند. هفت میوه تر مینمایند که میوه های خشکی چون کشمش، بادام، پسته، چهارمغز، شکرپاره، غولینگ و سنجد را شامل میشود. پختن کلچه نوروزی از آرد برنج معمول است. در شب نوروز چراغ ها را روشن میمانند.

سبزی چلو و ماست با گوشت مرغ یا ماهی تهیه میکنند. میله سمنگ پزی یکی از جشن های شاد شب نوروز برای دختران و خانم ها است. گستردن دسترخوان هفت سین نیز در تعدادی از خانواده ها رواج دارد. هفت سین عبارت است از سکه و

## پاکستان

مردم پاکستان که بهتر است بگوییم مردم نیم قاره هند از زمانه های پیش نوروز را جشن گرفته اند. در پاکستان نوروز را «عالم افروز» میگویند. یعنی تازه رسیده و نوین که همه جهان را با ورود خود روشن و درخشان میکند.

جشن نوروزی توام با مراسم مذهبی و دعا و نیایش و پوشیدن لباس نو برپا میشود و مردم خانه های خود را تمیز نموده با گل و نقش و نگار مصفا میکنند.

## چین

جشن های نوروزی در دل فرهنگ و تاریخ پر جمعیت ترین کشور دنیا چین نیز ریشه دارد. چنانچه بیش از ده میلیون نفر از اقوام مختلف چینی از جمله «قزاق»، «ایغور»، «قرقیز» و «تاجک» جشن نوروز را برپا میکنند.

آنها در نوروز خانه تکانی نموده به رنگ آمیزی داخل و بیرون منازل خود میپردازند. دوختن کالای نو، تزئین خانه با گل و پختن شیرینی از جمله رسوم آغاز فصل سبز است.

در نوروز افراد جوان خانواده بصورت دسته جمعی به رسم احترام به دیدار بزرگترهای فامیل میروند. در مناطق روستایی بزرگ خانواده کمی آرد به نشانه طلب برکت و روزی بیشتر در سال نو بر شانه میهمانان خود میریزد. همچنان آنان برای دعا به مزار خویشان خویش میروند. اغلب این جشن سه روز طول کشیده مردم کار و فعالیت را تعطیل میکنند. اما این تعطیلات از نظر دولت چین، رسمیت ندارد. در شهرهای بزرگ چون پکن جشن نوروزی از حالت سنتی فاصله گرفته و بیشتر مشابه جشن های غربی تجلیل میشود. به نوعی که اقلیت های قومی روز اول سال را تعطیل کرده به صورت جمعی در میهمانی ها به جشن و پایکوبی میپردازند.

## ترکمنستان

در ترکمنستان جشن نوروز جشن کشاورزان محسوب میشود. پختن غذاهایی چون سمنی (سمنک) و اجرای بازی های مختلف توسط جوانان ترکمن از سالهای دیرین معمول است. این بازی ها عبارتند از اسب دوانی، کشتی گرفتن، پرش برای گرفتن دستمال از جای بلند، مسابقه خروس جنگی، شطرنج، مهره بازی و همچنان دید و بازدید خویشاوندان.

در میان دختران رسم است که شبانگاهان جمع میشوند و در یک کاسه یا ظرفی منجوق های خود را مخلوط نموده یک به یک بالای سر دخترها برده و شعر میخوانند. آنگاه یکی از منجوق ها را از ظرف بیرون می آورند. منجوق متعلق به هر دختری باشد، معنی آن



به نشانه زمین و فضا بوده و عقیده دارند که نارنج در لحظه تحویل سال در آب حرکت میکند. گل بید مشک از آنجاییکه در ماه اسفند میروید به نشانه اختتام ماه اسفند و شروع سال نو استفاده میشود. نان به عنوان برکت دسترخوان و اسپند به علامه گشایش کار با میوه های تازه چون انگور و انار و تربوز بر دسترخوان گذاشته میشوند.

یکی از سنت های شاد و جالب «عمونوروز» است. عمو نوروز مردی است که کالای سرخ میپوشد و صورت خود را سیاه نموده رقص کنان نی یا دایره (ضرب) مینوازد و آواز های شاد میخواند.

مراسم «چهارشنبه سوری» با روشن نمودن آتش، خیز زدن از بالای آتش و خواندن جملات «سرخي تو از من، زردی من از تو» برگزار میشود.

ایرانی ها سیزدهم ماه فروردین را «سیزده بدر» نامیده و در این روز به گلگشت رفته وقت خویش را به میله و پایکوبی، سبزه گره زدن و سبزه لگد نمودن میگذرانند.

## تاجکستان

در گذشته ها مراسم نوروزی با شکوه خاصی در تاجکستان برگزار میشد. اکنون هم در شهرهای کوچک مراسمی وجود دارد که توام با رویدن گلهای بهاری آغاز میشود. نام مراسم «گل گردانی» است. جشن «گل سر» (لاله) از مراسم دیگری است که با رویدن گل لاله در مناطق تاجک نشین آسیای میانه برگزار میشود.

## ازبکستان

مردم ازبک نیز ورود سال نو را به نام عید سال نو جشن میگیرند و گرمی میدارند. نوروز با دسترخوان پرنعمت و غذاهای با رنگ سفید تجلیل میشود. دو هفته قبل از نوروز گندم را میرویند و از گندم سبز سمنک میپزند. سبزه باقی مانده را نیز برای زینت خانه بکار میبرند.

بند شعر در ارتباط با او تغییر میشود.

## قرقیزستان

عید نوروز در قرقیزستان ساعت تحویل سال ندارد و از اولین لحظه بامداد بیست و یکم مارچ شروع میشود و تا غروب همان روز ادامه می یابد. در شهرهای بزرگ که تدارک جشن به عهده دولت است بازارچه های موقت ایجاد میشود و انواع خوردنی و پوشیدنی و بازیچه ها بخصوص پوقانه های رنگارنگ در اندازه های مختلف به مردم عرضه میشود.

در دهات که بزرگان و ریش سفیدان برپایی نوروز را بر عهده دارند، اغلب مردم صبح وقت از خانه های خود خارج شده و در مکان های از قبل تعیین شده جمع میشوند. در بعضی دهات پختن غذاهای سنتی بصورت مسابقوی انجام میشود و برای کسی که خوشمزه ترین غذا را بپزد، جایزه میدهند.

## قزاقستان

قزاق ها عقیده دارند که نوروز آغاز سال است و روزی است که خیر بر زمین فرود می آید. به اساس یک افسانه قدیمی در بیست و یک مارچ شب هنگام «قزیرآنا» (پدر قزیر) در صحرا راه میروند و به همین دلیل این شب را «شب قزیر» میگویند. قزیر مردی خیالی است که موجب بهزیستی و نیکبختی مردم میشود. اگر او که علامت مهربانی و اشعه آفتاب است در صحرا راه برود و نگاهش را روی زمین بیافکند، زمین و سنگهای سخت خرد و ریز میشوند.

در «شب قزیر» وقتی لحظه تحویل سال فرا میرسد، صاحب خانه در بالای خانه دو تا شمع روشن میکند و خانه را پاکیزه نگاه میدارند تا افراد خانه در طول سال دچار بیماری و بدبختی نشوند. همچنان برای آنکه در طول سال شیر دامها، محصول زمین و ذخیره آب فراوان باشد، در «شب قزیر» تمام ظروف خانه را با غله و جواری و آب چشمه و شیر پر میکنند.

مردم قزاق ریزش باران و یا برف را در نوروز به فال نیک میگیرند و معتقدند که باران نور الهی است و برف سفیدی و خوشی با خود به همراه خواهد آورد. چنانچه آنها خود هم در نوروز لباس های نو و سفید میپوشند.





چشمان دل به خوانش گیریم و پیام عمیق  
و انسانی آنرا به فرزندان خویش انتقال  
دهیم.

«چگونه ما می توانیم آسمان را خرید و  
فروش کنیم و گرمای زمین را؟  
این برای ما بسیار عجیب است.  
اگر ما مالک تازگی هوا و درخشش آب  
نباشیم، شما چگونه می توانید آنرا از ما  
بخرید؟  
هر جای این سرزمین برای مردم من  
مقدس است. هر برگ سوزنی



## سرخپوستان و تاریخ آمریکای شمالی

متن نامه ریس بزرگ سرخپوستان به ریس جمهور امریکا در سال ۱۸۵۴

شان را فراموش میکنند.  
مرده های ما هرگز زمین زیبا را فراموش  
نمیکند، چونکه او مادر مرد سرخ پوست  
است.  
ما بخشی از زمین و زمین بخشی از  
ماست. گل‌های معطر خواهران ما هستند.  
گوزن، اسب، عقاب بزرگ اینها برادران  
مایند.

تیغه صخره ها، روح دشتها، گرمای بدن،  
کره اسب و انسان، همه به یک خانواده  
عاید هستند.

بنابراین وقتی ریس بزرگ واشنگتن به ما  
پیغام میفرستد که میخواهد زمین های ما  
را بخرد، از ما چیز زیادی میطلبد.

ریس سفید به ما پیغام میدهد که جایی  
را برای ما تعیین خواهد کرد که در آنجا  
ما برای خودمان در آسایش زندگی کنیم.  
او پدر ما و ما بچه های او خواهیم شد.  
بنابراین ما پیشنهاد شما را برای خرید

درخشنده، هر ساحل شنی، هر مه و بخار  
در جنگل تاریک، صدای هر حشره یی  
برای ما مقدس است. شیره هر درخت  
خاطرات یک انسان سرخ پوست را حمل  
میکند.

مرده های مرد سفید هنگامیکه به  
آسمانها میان ستاره ها میروند وطن



در سال ۱۸۵۴ «ریس بزرگ سفید» (ریس  
جمهور امریکا) در واشنگتن پیشنهادی برای  
خرید بخش بزرگی از سرزمین های سرخ  
پوستان کرد و قول داد که محلی را نیز  
برای نگهداری از سرخ پوستان  
Reservation اختصاص دهد.

در اینجا پاسخ ریس بزرگ سرخ پوستان  
Seattle Chief بطور کامل  
آورده شده است که یکی از زیباترین و  
عمیق ترین حرفهای است که انسان در  
مورد حفظ محیط زیست، طبیعت، زندگی  
و مرگ به زبان آورده است.

اینک در روزهای که حرص انسان های  
سفید برای بدست آوردن زمینها، قدرت  
و ثروت بیشتر، خاک آدم ها، حیوانات و  
پرنده ها را در آستانه بهار در آتش  
میسوزد و یکی از وحشتناک ترین جنگ  
های این قرن در جریان است، بی جهت  
نخواهد بود تا باری دیگر این نامه را با

زمین بررسی خواهیم کرد. اما این ساده نخواهد بود. چونکه این سرزمین برای ما مقدس است. آب درخشنده ای که در رودخانه در جریان است، تنها آب نیست بلکه خون نیاکان ماست.

اگر ما به شما زمین بفروشیم، باید بخاطر داشته باشید که آن خون مقدس نیاکان ماست.

اگر ما به شما زمین بفروشیم، باید بخاطر داشته باشید که آب مقدس است و باید به فرزندان تان نیز بیاموزید که این سرزمین ها مقدسند و هر انعکاس روح وار در آب های شفاف دریاچه ها، واقعه ای را در زندگی مردم من، بازگو میکند. نجوای آب صدای پدر، پدر من است. رودخانه های برادر، تشنگی ما را فرو مینشانند. رودخانه ها قایق های ما را حمل میکنند و کودکان ما را سیر میکنند.

اگر ما به شما زمین بفروشیم، شما باید به فرزندان تان بیاموزید که رودخانه ها برادران ماوند و همچنین برادران شما، بنابراین شما باید با رودخانه ها همچون برادرانتان مهربان باشید.

میدانیم که مرد سفید راه ما را درک نمیکند.

یک بخش زمین برای او مثل بخش دیگر است. زیرا او یگانه ای است که شب هنگام می آید و از زمین آنچه را که میخواهد میبرد. زمین برادر او نیست بلکه دشمن اوست. وقتی آنرا تسخیر کرد به پیش می رود. او قبر پدرانش را پشت سر میگذارد و اهمیت نمیدهد. او زمین را از فرزندانش می رباید و اهمیت نمیدهد.

قبر پدرش و حق تولد فرزندان

فراموش شده اند. او مادرش، زمین را، برادرش را چیزهای خریدنی می شمارد و یا فروختنی. مانند گوسفندان و Bright beds اشتیای او زمین را بلعیده و در پشت سر یک بیابان بجای میگذارد.

من نمیدانم راه های ما با راه های شما فرق دارد. منظره شهرهای شما چشمان مرد سرخ پوست را به درد می آورد. شاید چون سرخ پوست وحشی است این



را نمیفهمد.

هیچ جای آرامی در شهر مرد سفید پوست وجود ندارد. هیچ مکانی برای شنیدن باز شدن برگها در بهار و یا صدای بال حشرات وجود ندارد.

اما شاید بخاطر آن است که من وحشی هستم و نمی فهمم.

سروصدای شهر گوش را می آزارد. از زندگی چی میماند اگر انسان نتواند صدای تنهای یک Whipoor will را و یا صدای مشاجرهء بقه ها را در برکه شب هنگام نشنود.

اگر مردان تف سربالا بیندازند به صورت

خویش تف کرده اند.

این را ما می دانیم. زمین به انسان تعلق ندارد، انسان به زمین متعلق است.

این را میدانیم. همه چیز مانند خون که یک خانواده را با هم متحد میکند، بهمه چیز دیگر متصل است. هر اتفاقی به زمین بیفتد بر پسران زمین نیز خواهد افتاد. انسان تار و پود زندگی را نبافت بلکه خود تار است در آن. هر آنچه که او با این تار و پود (شبکه زندگی) کند با خود کرده است.

حتی مرد سفید که خدایش با او قدم میزند و مانند یک دوست با او صحبت می کند، نیز از این سرنوشت معاف نخواهد بود.

ما ها شاید علی رغم هر چیز با هم برادر باشیم. خواهیم دید. یک چیز که ما میدانیم و مرد سفید ممکن است روزی آن را کشف کند، آنست که خدای ما یکی است.

شاید شما اکنون فکر میکنید صاحب خدایید همانطوریکه می خواهید سرزمین ما را مالک شوید ولی نمی توانید.

من یک سرخ پوستم و این را نمی فهمم. سرخپوست صدای باد را که بر روی سطح برکه میوزد و بوی خود را با باران نیم روزی تمیز کرده و عطر کاج را گرفته ترجیح می دهد.

هوا برای سرخپوست با ارزش است. چون همه همان هوا را استشمام می کنند. حیوانات، درختان، انسان، همه همان نفس را تقسیم می کنند.

مرد سفید، به نظر نمی رسد که متوجه نفسی باشد که می کشد. همچون مردی است که روزهاست مرده است و متوجه بوی تعفن نیست.

اما اگر ما به شما زمین بفروشیم، باید بخاطر داشته باشید که هوا برای ما با ارزش است. هوا روح خود را با تمام زندگی های که به آنها جان بخشیده، قسمت می کند. باد که اولین نفس را به پدر بزرگ ما داد آخرینش را نیز خود او پس گرفت.

اما اگر ما به شما زمین بفروشیم شما باید آنها جدا کرده و مقدسش بشمارید. جایی باشد که حتی مرد سفید نیز بتواند به آنجا رفته و مزه بادی را که با عطر گل‌های علفزار شیرین شده بچشد.

بنابراین ما پیشنهاد شما را برای خرید زمین بررسی میکنیم. اگر ما تصمیم به قبول بگیریم، من برای شما یک شرط میگذارم.

مرد سفید باید حیوانات وحشی این سرزمین را مانند برادرانش بداند. من وحشی هستم و راه دیگری را نمی فهمم.

من هزاران بوفالو (گاو وحشی) را در حال پوسیدن در دشتها دیده ام که مرد سفید از قطار آهن در حال عبور آنها را زده است. من یک وحشی هستم و نمی فهمم که اسب «آهنی دودی» چگونه می تواند از بوفالو مهمتر باشد؟ ما بوفالو را فقط برای زنده ماندن میکشیم.

انسان بدون حیوانات وحشی چگونه میشود؟ اگر همه حیوانات وحشی بروند، انسان از تنهایی روحش خواهد مرد. زیرا هر آنچه که بر این حیوانات رخ دهد، بزودی بر انسان ها نیز رخ خواهد داد.

همه چیز بهم وصل است.

شما باید به فرزندان تان بیاموزید که زمین زیر پایشان، خاکستر پدران ماست و به آن احترام بگذارند. به فرزندان تان



بگویید که زمین پر از زندگی خویشان ماست. به فرزندان تان آنچه را که ما آموخته ایم بیاموزید که زمین مادر ماست.

هر اتفاقی که بر زمین بیفتد بر پسران آن نیز خواهد افتاد. او خدای انسان است و لطف او برای مرد سفید و سرخ پوست یکسان است.

زمین برای او (خدا) مهم است و صدمه زدن به زمین اهانت به اوست.

سفیدها نیز خواهند مرد، شاید زودتر از دیگر قبیله ها. ولی در هلاکت تان، شما در آتش پرنوری که از طرف خداست خواهید سوخت. خدایی که شما را به این سرزمین آورد و بنابر هدف ویژه ای شما را بر سرخپوستان سلطه بخشید.

سرنوشت رازی است برای ما. چونکه ما نمیدانیم کی بوفالوها قتل عام میشوند، اسبان وحشی رام میشوند، گوشه های دوردست جنگل با بوی بدن مردان زیادی پر میشود و منظره تپه های سرسبز با سیم های سخنگو پر از لکه میشود.

- کجاست پوشش ضخیم سبز؟

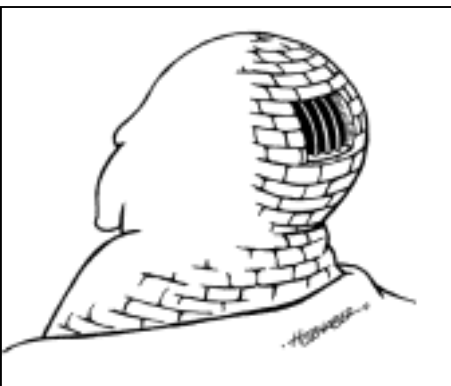
- رفته است.

- کجاست عقاب؟

- رفته است.

پایان زندگی و آغاز تلاش برای بقا.

## CARTOONS FROM AFGHANISTAN هزبرشینواری



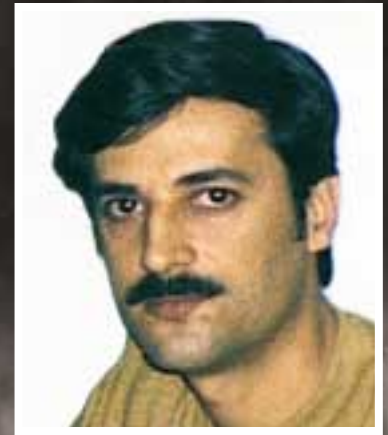
هزبرشینواری  
Hozhaber Shinwary  
انتشارات هزبر  
HOZHABER PUBLICATIONS  
email: hozhaber@hotmail.com  
hozhaber@yahoo.com

## نگینه و ستاره

گپ های چند به بهانه معرفی کتاب

## نگینه و ستاره

خالد نویسا



میرسد که نویسندگانی با آنکه با ساده ترین و کوتاه ترین جملات دنیای عاطفی و درون شخصیت ها را نشان میدهد، اما گاهی توصیف ها طولانی تر میشود.

پروین پژواک به زبان عامه مردم اهمیت به سزایی میدهد و به همین خاطر گفتگوها را غالباً به زبان گفتاری مردم می آورد.

با آنکه موضوعات داستان های مجموعه «نگینه و ستاره» خیلی ساده و معمولی به نظر میخورد، اما خواننده با روند داستان خود را با انبوهی از افکار و حوادث روبرو میبیند. پروین پژواک هیچگاه در عاطفی ترین لحظات داستانی دچار احساسات نمیشود. هیچگاه مسایل را واضح و برهنه بیان نمیکند و سیر تحولی داستان را با حوصله مندی دنبال میکنند.

مساله مهمی که در داستانهای «نگینه و ستاره» دیده میشود، اجتناب از ورود تصادفها به جای حوادث اصلی داستان است. به نظر میرسد که پروین پژواک خوش ندارد کلی گویی کند و یا به درازگویی بپردازد. او در پی ثبت و نشاندهی حقایق و واقعات تاریخی است که میخواهند فراموش شوند. این مورد کمک میکند که داستان های (دیوار سیاه)، (و بوت ها به خانه برگشتند)، (نگینه و ستاره) و (نشانی) در زمره خوبترین داستانهای معاصر ادبیات دری بیایند.

در میان داستانهای مجموعه «نگینه و ستاره» داستانی هم به نام (چشم سوم) آمده است که حاوی نظریات و افکار فلسفی نویسنده است. نشر این داستان کماکان به نشر کتاب «پیامبر» اثر

مسایلی اند که در داستان های مجموعه «نگینه و ستاره» بازتاب یافته اند.

پروین پژواک به وسیله این داستانهای تنفر خود را از جنگ، شقاوت و ظلم نشان میدهد. وی به آرامش و امنیت، عشق و کار و زندگی، طبیعت و کودکان ارج میگذارد.

پروین پژواک با استفاده از مکتب رئالیسم انتقادی داستان مینویسد و اما داستان (چشم سوم) داستانیست که به شیوه سمبولیک نگاشته شده است.

داستانهای مجموعه «نگینه و ستاره» پرداخت ساده و اما پایان خیلی غافلگیرانه و لطیفه وار دارند.

به گونه مثال در داستانی به نام (پنجره چلیپا خورده) ترس و دلهره ملیحه شخصیت مرکزی داستان نشان داده میشود که راکت پراگنی های دهه هفتاد اعصاب او را خرد و خمیر ساخته است. وی در خواب و بیداری، در خانه و در بیرون، در هیچ جایی احساس آرامش نمیکند. یکروز برای خرید اشیایی به شهر میروند. راکت هایی به شهر شلیک میشوند. همه میگریزند و اما ملیحه است که نمیگریزد. راکتی در نزدیک او به زمین اصابت میکند، اما منفجر نمیشود. همه به طرف ملیحه میروند و از بابت نجاتش تعجب میکنند، اما میبینند که ملیحه خود سکنه کرده است.

داستان های مجموعه «نگینه و ستاره» انسجام و پرداخت خوبی دارند. هیچ جزء شامل داستان فراموش نمیشود و نویسنده از حاشیه روی ها و توضیح واضحات تا حد توان پرهیز میکند. به نظر

مجموعه داستانی «نگینه و ستاره» شامل دوازده داستان کوتاه است از پروین پژواک که در این نازگی ها در ۱۲۴ صفحه توسط انتشارات هژبر در همیلتون کانادا به چاپ رسیده است.

تاریخ نگارش این داستان ها از سال ۱۳۶۴ هجری شمسی به بعد میباشد. پروین پژواک تا به حال داستانهای و شعرهای زیادی برای کودکان نوشته است که تعدادی از آنها در مجلات و جراید افغانستان به چاپ رسیده اند.

با آنکه «نگینه و ستاره» نخستین کتاب داستانی پروین پژواک است، اما به نظر میرسد که وی میخواهد با این مجموعه سبک نوشتاری خود را در پهلوی کار سایر نویسندگان تثبیت کند.

سه داستان مجموعه «نگینه و ستاره» به نام های (تار پخته)، (درختی که میوه اش توپ بود) و (نگینه و ستاره) دارای ویژه گی های ادبیات کودکان میباشد اما باقی داستانهای مضامین و موضوعات سنگین تری دارند.

پروین پژواک اغلب شخصیت هایش را از میان کودکان انتخاب میکند. کودک و دنیای خیالات وی برای او ارزشمند است. در یک مورد کودک در داستانهای پروین پژواک سمبول محرومیت، عجز، رنج و بیچاره گیت. در داستان های وی کودکان همیشه تنها، سرخورده و محروم از مهر و شفقت میباشند و حوادث سویی برای شان اتفاق می افتد.

سوزهای داستان کتاب «نگینه و ستاره» از میان انبوه حوادث و واقعات دو دهه جنگ انتخاب شده اند. جنگ، راکت پراگنی ها، زندگی کودکان سرگشته، فقر، آوارگی ها و عشق های ناکام





پروین پژواک

## دریا در شبنم

### آغاز

باز بهار آمده

پنجره را باز میکنم

باز ترا از ورای ناز شکوفه ها

سبزی لطیف

آواز میکنم

زنده گی در من بیدار میشود در هر بهاری

این بهار را با عشق تو آغاز میکنم.



## شاخه گلی سرخ بر مزار احمد ظاهر

اخیراً دوست ارجمند، ژورنالیست فرهیخته فهیم دشتی از کابل با من تماس گرفت و برایم گفت میخواهند تا مزار هنرمند همیشه جاوید احمد ظاهر را مرمت و بازسازی نمایند و برای انجام این مهم نویسندهء توانمند رازق مامون، فلم ساز موفق صدیق برمک و تعدادی دیگری از فرهنگیان شهر کابل را در کنار خود دارد. خیلی خوشحال شدم چه من و پروین بارها به ترمیم مزار بزرگان فرهنگی کشور خویش اندیشیده بودیم. ما پس از آنکه شاخه گل سرخی بر مزار احمد ظاهر گذاشتیم، خواستیم بقیه دوستان را نیز خبر کرده باشیم تا اگر بخواهند در این رابطه سهم خود را ادا کنند. چه اینکار میتواند نقطه آغازی باشد برای کارهای بزرگ بعدی تا کار ترمیم مقبره استاد بزرگوار سرآهنگ و بقیه بزرگوارانی که عمری صادقانه برای اعتلای فرهنگ وطن ما کوشیدند و با دلهای داغدار در نهایت حسرت از این دنیا چشم پوشیدند، نیز روی دست گرفته شود.

دوستانی که میخواهند پل ارتباط را با دوستان همدلی که با وصف همهء دشواری ها در شهر همیشه عزیز کابل بخاطر حفظ و حراست ارزش ها خودمان تلاش دارند قایم کنند لطفاً مستقیماً به آدرس زیر به تماس شوند:

M. faheem Dashty "Kabul weekly"

Mobile: 0093-70274526, Office: 0093-202101589

P.O.Box # 1381 Kabul, Afghanistan

جبران خلیل جبران خیلی شایسته دارد. (چشم سوم) تنها داستانیست که به گونه سمبولیک نوشته شده است. این داستان در واقع خطابه ای است که در آن با زبان نزدیک به شعر مسایل ذهنی و نظری وی مطرح شده است. این داستان با سایر داستان ها متفاوت است. مثلاً در جایی میخوانیم:

«آری دختر با چشم سوم و همیشه بیدارش جهان را پیچیده در انواری از صدا، مزه، عطر و گرما میدید. در چشمان او نور سپید به هفت رنگ و بسی رنگهای دیگر تجزیه میشد. برای او شبنم همان یک قطرهء کوچک نشسته به سبزهء لطیف، دنیایی میشد، خورشیدی مینمود، دریایی میگشت که در آن خود را غرق می یافت...»

آهسته آهسته مردم دره به سخنان او گوش فرا میدادند...

به اولین رهگذر میگفت: درود بر آنانیکه چون در آسمان ستاره ها دیده برهم مینهند، آنها در زمین ستارهء چشمان خود را میگشایند تا زمین بی ستاره نماند.

... به ملای ده سلام میداد و با حیرت میگفت: شبها من خوابم ولی گیسوانم دراز میشوند. شاخه ها خوابند ولی برگها میانشان میشگفتند. ابرها خوابند ولی باران میبارد...

به پسران جوان ده که با آمدن روز به پاک نمودن و تیز کردن سلاح های جنگی خود میپرداختند، میگفت: خسته ام از جنگ. پروانه های من! چون شما خسته ام. با من آشتی کنید.

دشت بزرگ! با من آشتی کن. من دیگر خون

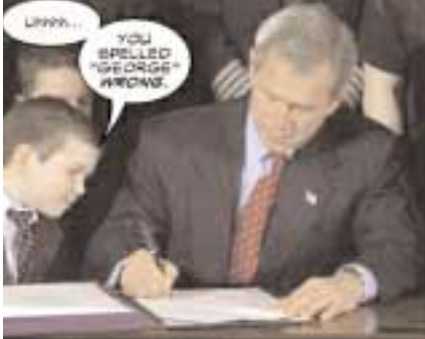
آهویی را بر لاله ها نخواهم ریخت. دریای آبی! با من آشتی کن. من دیگر ماهی آتشی را از موج های تو نخواهم ربود. آسمان آزاد! با من آشتی کن. من دیگر پرنده ای را اسیر نخواهم کرد.

خسته ام از جنگ... دستم دراز به سوی شماست. ای انسان های خوب، ای طبیعت پاک! با من آشتی کنید...»

مجموعه «نگینه و ستاره» به تیراژ ۲۰۰ نسخه چاپ شده است. به نظر میرسد که چنین تیراژی برای خوانندگان مشتاق به خوانش داستانهای پروین پژواک کافی و بسنده نباشد.

بهار را اعدام نکنید!

دیو وحشت و آژ با سپاه زمستانی خویش در نخستین روزهای بهار بر سرزمین بی پناه عراق حمله برد و اینک نزدیک به ماهی میشود که آسمان و زمین، پرنده و چرنده، خشک و تر با هم میسوزند و خون انسان و حیوان با گلبرگهای لاله های پرپر شده درهم می آمیزد و دود سپاه گلوی آبی آسمان را میشارد.  
بهار را اعدام نکنید... بهار را اعدام نکنید... شاید چنین بگویند سبزه های که زیر چکمه های سربازان از تنفس میمانند.



**Sun Apr 6/03, 3:39 PM ET**  
*Ali Ismail Abbas, 12, wounded during an airstrike according to hospital sources, lies in a hospital bed in Baghdad, April 6, 2003. Abbas was fast asleep when war shattered his life. A missile obliterated his home and most of his family, leaving him orphaned, badly burned and blowing off both his arms. 'It was midnight when the missile fell on us. My father, my mother and my brother died. My mother was five months pregnant,' the traumatized boy told Reuters at Baghdad's Kindi hospital. 'Our neighbors pulled me out and brought me here. I was unconscious,' he said on Sunday. REUTERS/Faleh Kheiber*